

درباره‌ی بنیادهای سیاسی-هستی‌شناختی ماتریالیسم نو: از مطالعات فمینیستی علم تا متافیزیک^۱

کت مویر و چارلز تی. وولف

شروین طاهری^۲

چکیده

انواع درگیری‌ها با رویکردهای ماتریالیستی فمینیستی و «نو» نسبت به علم تمایل دارند بر مسئله‌مندی‌های رابطه‌ی سیاست-هستی‌شناسی متمرکز شوند. {۱} برخی از انواع ماتریالیسم قاره‌ای اخیر از برقراری هرگونه رابطه‌ی ضروری میان این دو قلمرو اجتناب می‌کنند. همانطور که نیک سرنیچک^۳، لوی برایانت^۴ و گراهام هارمن^۵ در مقدمه‌ی کتابشان درباره‌ی ماتریالیسم و رئالیسم نظرورزان می‌گویند، «شاید دانش به‌صورت تقلیل‌ناپذیری به سیاست گره خورده باشد ... اما پیشنهاد این که واقعیت نیز به همان صورت به سیاست گره خورده، به معنی مطرح کردن مسئله‌ای معرفت‌شناختی درون قلمرو هستی‌شناسی است.» (۱) نقد ضمنی دیگری که از سمت دیگر اردوگاه ماتریالیسم نو مطرح می‌شود، این است که هستی‌شناسی همیشه و به‌طریقی سیاسی است. (۲) ماتریالیسم‌های نو به‌خصوص در مظاهر فمینیستی خود به بررسی تعهدات سیاسی‌ای پرداخته‌اند که می‌تواند توصیفات مختلف هستی‌شناختی‌ای از جهان مادی در پی بیاورد که ظاهراً از علوم طبیعی برداشت می‌شود. {۲}

رویکرد اخیر حداقل باعث دو مسئله می‌شود. اول مسئله‌ی مبناباورانه‌ی^۶ «چه کسی می‌تواند بگوید چه چیز امر واقع است؟»، دوم مسئله‌ای درون‌ماندگار^۷ که از این فرض هستی‌شناسی-تخت^۸ ناشی می‌شود که همه‌چیز به یک اندازه واقعی است. {۳} این‌ها ملاحظات مربوط به مطالعات علم هستند، نه فقط (یا شاید در درجه‌ی اول) به خاطر این که از هستی‌شناسی تأثیر

¹ On the Onto-political Foundations of New Materialism: From Feminist Science Studies to Metaphysics
Cat Moir (University of Sydney), Charles T. Wolfe (Université de Toulouse-Jean Jaurès)

^۲ ویرایش این متن با زحمت طلحه حسینی انجام شده است.

³ Nick Srnicek

⁴ Levi Bryant

⁵ Graham Harman

⁶ foundationalist problem

⁷ Immanentist problem

⁸ flat-ontology

می‌پذیرند، بلکه به این سبب که ما با فرض این‌که دانش در واقع به سیاست گره خورده است، استدلال خواهیم کرد، مشکلات مبناباورانه و درون‌ماندگار پرسش‌هایی از ناحیه‌ی معرفت‌شناسی سیاسی‌اند.

تا آن‌جا که فرض بر این است که ماتریالیسم نو نوعی هستی‌شناسی را برای رویکرد فمینیستی به علم تدارک می‌بیند، مسئله‌ی مبناباورانه – به‌صورتی متعارض – نوعی نادیده‌انگاشتن مسائل دیدگاه^۹ یا ایستار را نشان می‌دهد. {۴} در نتیجه ماتریالیسم نو در معرض این خطر است که موضع سوژه‌ای را (از دیدگاهی فمینیستی اما همراه با سوگیری مردانه) اتخاذ کند که با استدلال‌هایی هستی‌شناختی اقتدارِ نامیدن امر واقع را به عهده می‌گیرد. درون‌ماندگارباوری هستی‌شناختی نیز تضادهای خودش را به همراه دارد – تضادهایی که همچنین در نسخه‌ی زیاده متافیزیکی نظریه‌ی بازیگر-شبکه^{۱۰} لاتور^{۱۱} هم حاضر است. هستی‌شناسی ظاهراً دموکراتیک معطوف به ابژه با از قلم انداختن نقش برساننده‌ی سوژه، خطر بازتولید انواعی از پیامدهای سیاسی را در پی دارد که بسیاری از ماتریالیست‌های نو به همان سبب بسیاری دیگر را به خاطر آن به رویکردهای دوگانه‌گرا متهم می‌کنند.

۱. ماتریالیسم (فمینیستی) نو چیست؟

مارکس در تزهایی درباره‌ی فوئرباخ^{۱۲} ماتریالیسم «نو» خود را (که تاریخی خوانده می‌شود) از ماتریالیسم‌های مختلف «قدیمی»، تا زمان فوئرباخ و حتی خود فوئرباخ، به این روش جدا می‌کند: او در تز آغازین می‌گوید «انحراف اصلی تمامی ماتریالیسم‌های تاکنون موجود این است که اشیاء (موضوعات)^{۱۳}، واقعیت، حسانیات را صرفاً در شکلی از /بژه یا تأمل و نه همچون فعالیت و عمل حسانی/ انسانی، نه به‌صورت سوژکتیو، در نظر می‌گیرند.» (۳) فوئرباخ از این منظر برای مارکس نماینده‌ی شکل پیشرفته‌تر ماتریالیسم نسبت به اشکال اولیه‌اش است، برای نمونه پیشرفته‌تر از فلسفه‌های فرانسوی قرن هجدهم که مارکس – درست یا غلط – با مکانیک‌گرایی همسان می‌داند. (۴) از نظر مارکس در حالی که ماتریالیست‌های مکانیک‌گرا به‌صورت نامشروع اندیشه و احساسات انسان را به پدیدار فرعی صرف ماده‌ی در حرکت تقلیل می‌دادند، فوئرباخ – مارکس می‌گوید به‌درستی و با پیچیدگی بیشتر – عقاید، آداب و محصولات فرهنگی انسان را مقید به موقعیت‌های مادی زندگی

^۹ standpoint

^{۱۰} actor-network theory

^{۱۱} Latour

^{۱۲} Theses on Feuerbach (1845)

^{۱۳} Gegenstand

متجسد در نظر گرفت. اما آن طور که مارکس می‌بیند مشکل ماتریالیسم حس‌باورانه‌ی فوئرباخ این است که این موقعیت‌های مقیدکننده‌ی جهان خارج را داده‌شده و تغییرناپذیر در نظر می‌گیرد، به جای آن که خود آن‌ها را محصولات اجتماعی و تاریخی برآمده از رابطه‌ی متقابل انسان‌ها با یکدیگر و با محیط زیستشان قلمداد کند. مارکس طبیعت‌گرایی کاذب فوئرباخ را از لحاظ سیاسی با موضع اجتماعی-معرفت‌شناختی طبقه‌ای این همان می‌کند که قدرتش مستلزم کورماندن نسبت به نقش برسازنده‌ی سوژه در شکل‌دادن به واقعیت مادی به میانجی نیروی کار است. به همین خاطر است که در تز دهم می‌گوید «چشم‌انداز ماتریالیسم قدیمی^{۱۴} جامعه‌ی مدنی است» حال آن که چشم‌انداز خود او و ماتریالیسم «نو» «جامعه‌ی انسانی» است. (۵)

بنابراین حرکت کلیدی «ماتریالیسم نو» مارکس تأکید بر این نکته است که جهان مادی صرفاً داده‌شده نیست بلکه به صورت اجتماعی به میانجی نیروی کار برساخته می‌شود. منافع سیاسی این ادعا به خوبی شناخته شده است و هرچند کماکان بخش بیشتر آن برایمان حل نشده باقی مانده، در این مقاله محل تمرکز ما نیستند. (۶) اما چیزی که باید به آن توجه شود این است که اولاً دعوت مارکس به ماتریالیسمی نو در واقع واجد منافع سیاسی بود و ثانیاً ماتریالیسم نو او در نهایت تزی دربارهِ ماهیت به صورت اجتماعی برساخته‌شده‌ی جهان مادی بود. اگر می‌توان به کانت – یا اسپینوزا بنا به نوع روایت – به این خاطر اعتبار بخشید که اثبات کردند واقعیت تاحدی برساخته‌ی فعالیت (جمعی ولو در معنای استعلایی) ذهن است، پس مارکس نیز به همان اندازه متقاعدکننده نشان می‌دهد که واقعیت مادی برساخته‌ی فعالیت جمعی دست‌ها است. (۷)

در دهه‌ی گذشته یا کمی پیش‌تر شاهد توسل دوباره و تصدیق «ماتریالیسم(های) نو» در میان علوم انسانی نظری بوده‌ایم. هرچند میان ماتریالیسم‌های نو اختلافات و تنوع وجود دارد، اما دسته‌بندی کریستوفر آن. گمبل^{۱۴}، جاشوا اس. هانان^{۱۵} و توماس نیل^{۱۶} طرح کلی اولیه و مفیدی از تنوع آن‌ها را ارائه می‌کند. (۸)

گمبل و همکارانش تحت عنوان «ماتریالیسم نو حیات‌باورانه^{۱۷}» فهرستی از متفکران معاصرِ مثل الیزابت گروس^{۱۸} و جین بنت^{۱۹} را قرار می‌دهند که بر مبنای مفاهیم اسپینوزایی و دلوزی از طبیعت به مثابه برساخته‌ی «نیرو یا قدرت زنده‌ی درون‌ماندگار^{۲۰}» کار می‌کنند. (۹) در عین حال «ماتریالیسم نو نفی‌گرا^{۲۱}» که هم ماتریالیسم/رنالیسم نظرورزانهِ کوئنتین میاسو^{۲۲} و هم هستی‌شناسی معطوف به ابژه‌ی گراهام هارمن را در بر

¹⁴ Christopher N. Gamble

¹⁵ Joshua S. Hanan

¹⁶ Thomas Nail

¹⁷ vital new materialism

¹⁸ Elizabeth Grosz

¹⁹ Jane Bennett

²⁰ immanent vital power or force

²¹ negative new materialism

²² Quentin Meillassoux

می‌گیرد، حول این ایده‌ی مرکزی سازمان یافته است که ماده – که در این مورد نه نیروی زنده بلکه بیشتر چیزی شبیه به مفهوم/متد/د^{۲۳} دکارتی است – «خارجیتی نا-مرتبط به/ندیشه» در نظر گرفته می‌شود. (۱۰) آخرین شکل از ماتریالیسم نو که گمبل و همکارانش شناسایی می‌کنند، «ماتریالیسم نو اجراگرانه^{۲۴}» است که در درجه‌ی اول با نظریه‌ی رئالیسم عاملانه‌ی^{۲۵} کارن باراد^{۲۶} مرتبط است که مطابق با این نظریه «ماده فقط همان چیزی است که انجام می‌دهد یا نحوه‌ای است که حرکت می‌کند.» (۱۱) این دسته‌بندی یا سنخ‌شناسی می‌تواند به صورت مؤثری با تمایزگذاری وولف^{۲۷} ترکیب شود: ماتریالیسم به مثابه درگیرشدن با ادعایی اساساً «کیهان‌شناختی» درباره‌ی ماهیت خود طبیعت، در برابر درگیرشدن با ادعایی «مرتبط به مغز» درباره‌ی رابطه‌ی ذهن-بدن. (۱۲)

تا آن‌جا که «تمامی ماتریالیسم‌های نو انتقال از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی را با آغوش باز می‌پذیرند» (۱۳)، همگی دستی در ادعای کیهان‌شناختی دارند. دینا کول^{۲۸} و سامانتا فراست^{۲۹} در مقدمه‌شان برای اولین جلد از مجموعه‌مقالات مختص به ماتریالیسم‌های نو در سال ۲۰۱۰، دو دلیل را برای تجدید حیات تفکر ماتریالیستی برشمردند: یکی از حیث «فرسایش» چشم‌اندازهای برساخت‌گرای قدیمی‌تر مثل مارکسیسم و دومی از آن‌جاکه با «مادیت‌یافتگی غول‌آسای» زندگی اجتماعی و زیست جسمانی مواجه هستیم، نیازی به فراروی از «چرخشی فرهنگی که زبان، گفتمان و ارزش‌ها را برتری می‌بخشد» وجود دارد. (۱۴) براینات، سرنیچک و هارمن در مدخلشان با انواع معاصر ماتریالیسم و رئالیسم «نظرورزان» هم‌نظرند. آن‌ها با این استدلال که تمرکز بر «گفتمان، متن، فرهنگ، آگاهی، قدرت یا ایده‌ها به‌عنوان چیزی که واقعیت را می‌سازد» برای مدتی طولانی مشخصه‌ی فلسفه‌ی قاره‌ای بوده است، معتقدند دغدغه‌های جهان-واقعی، به‌خصوص بحران‌های زیست‌محیطی و یورش تکنولوژیکی به زیست جهان، بازگشت به «پرسش‌های هستی‌شناختی مناسب» درباره‌ی خود ماهیت واقعیت را می‌طلبد. (۱۵)

همچنین هر سه نوع گسترده‌ی ماتریالیسم نو درباره‌ی مسئله‌ی ذهن-بدن حرف‌های مهمی برای گفتن دارند. ماتریالیست‌های نو حیات‌باور مثل بنت از طریق قراردادن قدرت‌های عامل در ماده به نسبی‌سازی عاملیت انسانی گرایش دارند: در این هستی‌شناسی تخت بدن‌های واجد ذهن صرفاً بدن‌هایی مانند هر بدن دیگر هستند. ماتریالیست‌های نو نفی‌گرا شکلی از دوئیت ذهن-بدن را برای آن‌چه میاسو «تضایف‌گرایی^{۳۰}» می‌خواند – ایده‌ای

²³ res extensa

²⁴ performative new materialism

²⁵ theory of agential realism

²⁶ Karen Barad

²⁷ Wolfe

²⁸ Diana Coole

²⁹ Samantha Frost

³⁰ correlationism

که می‌گوید «ما فقط و فقط می‌توانیم به تضایفی میان اندیشه و هستی دسترسی داشته باشیم و هرگز هیچ‌یک از این دو را جدای از دیگری در نظر نمی‌گیریم» (۱۶) - از نو تقویت می‌کنند. درعین حال الگوی جسم‌بخشی در رئالیسم عاملانه‌ی باراد الگویی است که در آن انواع مختلفی از بدن‌ها/جراگری‌های ماده یا «فرآیندهای مادیت‌بخشی» را که شامل جنبه‌های زیست‌شناسانه و ذهنی و/یا اجتماعی هستند، تشکیل می‌دهند (اگرچه باید گفت که رئالیسم عاملانه‌ی باراد قویاً فیزیک‌محور است). (۱۷)

موضوع مورد علاقه‌ی ما در این مقاله به‌طور خاص اشکال فمنیستی ماتریالیسم نو است که به نظر این سنخ‌شناسی‌ها را قطع و از آن‌ها عبور می‌کند. {۵} این مداخلات تا حد زیادی دور قطب‌های ماتریالیسم «حیات‌باورانه» و «اجراگرانه» جمع می‌شوند. برخلاف اکثر پژوهندگان ماتریالیست «نفی‌گرا»، بیشتر کارهای انجام‌شده تحت نام ماتریالیسم نو فمنیستی در روش کار خود به‌معنای دقیق کلمه فلسفی نیستند (و درواقع برخی ماتریالیست‌های نو فمنیست بر به چالش کشیدن نظمی که این شکل از پژوهش وضع می‌کند تأکید دارند) {۶}، بلکه در عوض با مفاهیم «ماده» و «مادیت‌بخشی» از چشم‌انداز نظریه‌ی فرهنگ شکل‌گرفته از مطالعات جنسیت درگیر می‌شوند. این از اشتراک در دغدغه‌ای پیرامون «پرسش‌های هستی‌شناختی مناسب» میان ماتریالیسم‌های نو فمنیستی و رویکرد نفی‌گرا ممانعت نمی‌کند. دلوز و (آشکارا یا تلویحی) اسپینوزا اغلب پس‌زمینه‌ای برای منظری هستی‌شناختی تدارک می‌بینند که گرایش به مرکززدایی و به چالش کشیدن عاملیت و سوژکتیویته‌ی انسانی از طریق تأکید بر جنبه‌های فعال و عاملانه‌ی ماده در تمامی اشکالش دارد. {۷} به همین دلیل است که کار بنت بر ماده‌ی زنده اغلب با ماتریالیسم نو فمنیستی مرتبط می‌شود. {۸} این تمرکز بر پسانسان لاقل با برخی از اشکال «ماتریالیسم نفی‌گرا» در تضاد قرار می‌گیرد، از جمله ماتریالیسم نفی‌گرای میاسو که اهمیت «امر انسانی» را از نو تصدیق می‌کند، در حالی که همچنان منتقد انگاره‌های برتری انسانی باقی می‌ماند.

با این حال ماتریالیسم‌های نو فمنیستی علی‌رغم دغدغه‌ی مشترکشان نسبت به هستی‌شناسی، اکثراً از همتایان نفی‌گرایشان که بر ماهیت سیاسی پژوهش یا نظرورزی هستی‌شناختی اصرار دارند، جدا می‌شوند. همان‌طور که سرنیچک، برایانت و هارمن می‌گویند، اگرچه «دانش شاید به صورت تقلیل‌ناپذیری به سیاست گره خورده باشد ... اما پیشنهاد این که واقعیت نیز به همان صورت به سیاست گره خورده، مسئله‌ای معرفت‌شناختی را درون قلمرو هستی‌شناسی طرح می‌کند.» {۹} بنابراین رویکردهای نفی‌گرایانه وسیعاً هرگونه رابطه‌ی ضروری میان هستی‌شناسی و سیاست را رد می‌کنند. از سوی دیگر، ماتریالیسم‌های نو فمنیستی تمایل دارند این رابطه را به جلوی صحنه بیاورند. برای نمونه، کول و فراست «مفاهیم علیت مادی و اهمیت جسمانیت را ... برای نظریه‌ای ماتریالیستی درباره‌ی سیاست یا عاملیت حیاتی» می‌دانند. {۱۰}

نه تنها انتقال تمرکز از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی، بلکه همچنین تأکید بر دلالت‌های ضرورتاً سیاسی هستی‌شناسی ماتریالیسم نو فمینیستی را در این جا واجد توجه ویژه می‌کند، چراکه دغدغه‌های هستی‌شناختی‌اش – به ویژه پیرامون حالات سیاسی بدن‌ها و هم‌چنین ماهیت و جایگاه عاملیت مادی – هم با مسائل ماهوی علوم طبیعی و هم با مسائل فراتأملی آن تلاقی دارد. در ادامه برخی از چیزی را که مسائل اصلی برآمده از انتقال به هستی‌شناسی و سیاسی کردن آن می‌دانیم، با توجه به رویکردهای ماتریالیستی نو فمینیستی به مطالعات علم، نشان می‌دهیم.

۲. ماتریالیسم فمینیستی نو و (مطالعات) علم: از معرفت‌شناسی سیاسی تا هستی‌شناسی سیاسی

یکی از اهداف اصلی ماتریالیسم‌های نو به‌طور کلی این بوده که «جهت‌گیری‌های انسان‌محورانه و برساخت‌گرایی بیشتر نظریات قرن بیستمی را در جهتی مسئله‌مند کنند که علوم انسانی را تشویق به توجه دقیق‌تر به علوم کند» {۱۱}، و انواع فمینیستی ماتریالیسم‌های نو نیز از این قاعده مستثنی نیستند. ویکتوریا پیتس-تیلور^{۳۱} تأکید می‌کند که فمینیسم ماتریالیستی معاصر «با دگرگونی‌های درون علوم تقویت می‌شود.» {۱۲} در این بین کول و فراست نیز استدلال کرده‌اند که یکی از شرایط کلیدی نوعی ماتریالیسم «نو» پیشرفت‌های قرن بیستم در علوم طبیعی است که به‌صورت ریشه‌ای مسیر فهم ماتریالیست‌های اولیه‌ای مثل مارکس، نیچه یا فروید از جهان مادی را دگرگون کرده {۱۳}، اگرچه این اشکال اولیه‌ی ماتریالیسم نیز تحت تأثیر شدید علوم طبیعی زمانه‌ی خود بودند.

ادعای آشکار یا تلویحی تازگی در مواجهه‌ی ماتریالیسم نو فمینیستی با علم طبیعی چیزی است که سارا احمد^{۳۲} آن را یکی از ژست‌های بنیان‌گذار نافذ این زمینه نامید. {۱۴} احمد استدلال می‌کند ماتریالیسم نو از جمله در حالات فمینیستی‌اش، خود را از این طریق به‌عنوان نوعی میدان وضع کرده که فمینیسم را به‌عنوان جریانی تاریخاً «ضد-زیست‌شناسانه» و «برساخت‌گرا در اجتماع» {۱۵} جانداخته و سپس خودش را یا به‌عنوان انحرافی از این رویکردها یا در مورد برخی متفکران مثل گروس، بازگشتی به مفاهیم زیست‌شناسانه‌ی ماده و طبیعت اعلام می‌کند، مفاهیمی که گفته می‌شود فمینیسم به‌درستی آن‌ها را در حالت مطلق نقد کرده اما متعاقباً آن‌ها را به‌صورت افراطی نسبی‌سازی کرده است. احمد علیه ادعایی که به نظرش میدان ماتریالیسم نو دوباره‌ی آن به توافق رسیده، یعنی این که نظریه‌پردازی فمینیستی فی‌نفسه «ماده را به فرهنگ تقلیل می‌دهد»، {۱۶} به روش‌های بسیاری اشاره می‌کند که در آن‌ها فمینیست‌ها – از جمله آن‌هایی که صراحتاً درگیر مطالعات علم هستند اما نه فقط محدود به آن‌ها – به صورت تاریخی توجهشان را صرف جنبه‌های زیست‌شناسانه و سازمند زندگی جسمانی کرده‌اند. بنابراین ژست بنیان‌گذار کشف دوباره‌ی امر زیست‌شناسانه از نظر احمد نوعی حربه

³¹ Victoria Pitts-Taylor

³² Sara Ahmed

است: قلبی که رویش رشته‌ی دانشگاهی نویی به دنبال ابراز اصالتش در میان بازار شلوغ نظریه‌ها است یا – شاید سخاوتمندانه‌تر – نمونه‌ای از حرکتی رایج در تاریخ ایده‌ها که به موجب آن متفکری یا گروهی از متفکران ابداعاتشان را به‌وسیله‌ی متحدکردن دیدگاه‌هایشان تحت عنوانی واحد از آن‌چه پیشتر انجام شده متمایز می‌کنند.

احمد ماتریالیسم نو فمینیستی را به ژست بنیان‌گذارش تقلیل نمی‌دهد، و منتقدان استدلال او {۱۷} تنوع و پیچیدگی روش‌هایی را دوباره نشان داده‌اند که ماتریالیست‌های نو را به ضد-زیست‌شناسی (یا نظریه‌ی ضدزیست‌شناسانه در گستره‌ای بزرگتر) منتسب به فمینیسم مرتبط می‌کنند. همان‌طور که آدریان مکنزی^{۳۳} و اندرو مورفی^{۳۴} نشان داده‌اند، مواجهات میان ماتریالیسم فمینیستی و علم طبیعی دامنه‌ای از اشکال را در بر می‌گیرد. {۱۸} / انتقاد/ فمینیستی از علم هم شامل تحلیل‌های انتقادی از مشخصه‌ی جنسیت‌یافته‌ی عقلانیت علمی است و هم شامل تحلیل‌های برساخت‌گرایی اجتماعی از فرآیندها و روش‌های فعالیت‌های علمی. آنچه مکنزی و مورفی / استخراج^{۳۵} می‌خوانند فرآیندی است که فمینیست‌ها به واسطه‌اش مفاهیم علمی طبیعی مثل «تکینگی»^{۳۶}، «انکسار»^{۳۷} یا «اونتوژنی»^{۳۸} را به نظریات انتقادی خودشان وارد کردند تا نوری تازه بر جنبه‌هایی از مناسبات اجتماعی بتابانند. در نهایت وقتی فمینیست‌ها به دنبال گفتگو و مشارکت در «علم در حال ساخت» هستند تا «مسائل پیرامون چگونگی کنارآمدن با علم، یا زیست مشترک در کنار آن را فرمول‌بندی کنند»، نیز درگیرشدن با علم رخ می‌دهد. در پرتو این تمایزات، بحث میان احمد و منتقدانش نشان می‌دهد که ماتریالیسم نو فمینیستی بیشتر دلبسته‌ی استخراج از علم و درگیرشدن با آن است (از نظر هیرد {۱۹} وضعیت غالب ماتریالیسم نو درگیرشدن با علم است) تا نقد آن به روشی که نسل‌های اولیه‌ی پژوهشگران فمینیست مطالعات علم مثل ساندرا هاردینگ^{۳۹} و دونا هاراوی^{۴۰} انجام می‌دادند.

دغدغه‌ی احیاشده‌ی ماتریالیسم فمینیستی نسبت به جنبه‌های زیست‌شناسانه‌ی زندگی جسمانی که ظاهراً با نظریه‌پردازان اولیه‌ی به حاشیه رفت که حامی بی‌چون‌وچرای ساختارگرایی فرهنگی و/یا اجتماعی بودند، می‌تواند همچون زیرگونه‌ای از بازجهت‌گیری وسیع‌تر میدان به سمت هستی‌شناسی، که پیشتر اشاره شد، در نظر گرفته شود. سوزان هکمان^{۴۱} این مسئله را به شکلی سودمند در این چهارچوب قالب‌بندی کرده است:

³³ Adrian Mackenzie

³⁴ Andrew Murphie

³⁵ extraction

³⁶ singularity

³⁷ refraction

³⁸ Ontogeny: به مطالعه‌ی پیدایش و تکوین اندام‌های یک جاندار از یاخته‌های بنیادی می‌پردازد. -م.

³⁹ Sandra Harding

⁴⁰ Donna Haraway

⁴¹ Susan Hekman

انتقالی از دغدغه‌ای نسبت به پرسش‌های معرفت‌شناختی از سوی آن‌چه «موج اول» {۲۰} پژوهشگران فمینیست مطالعات علم می‌خواند، به تأکید بر هستی‌شناسی در میان نسل تازه‌ای از فمینیست‌های ماتریالیست، در کنار چهره‌هایی مثل هاراوی که در حال بررسی مجدد مواضع اولیه‌ی خود در این فرآیند هستند.

اگر بخواهیم داستان حکمان را به صورت فشرده بازگو کنیم، او موج اول پژوهندگان فمینیست مطالعات علم را با تکیه بر منابع نظریه‌ی انتقادی‌ای شناسایی می‌کند که اشارات برساخت‌گرایانه‌شان را از بسیاری از جمله مارکس و کانت گرفتند و ساختارهای جنسیت‌یافته‌ی درون عقلانیت، ابزار و نهادهای علمی را برجسته کردند. نظریه‌های موضع‌مندی دانش^{۴۲} (هاراوی) {۲۱} و معرفت‌شناسی دیدگاه (هاردینگ) «آرمان‌های پوزیتیویستی بی‌طرفی ارزشی که در قلمرو علم حاکم است» را به همان اندازه به چالش می‌گیرند که «آرمان عقلانیتی که حامل تهرانگردانه است و همچنان برای شناخت ضروری می‌نماید». {۲۲} پژوهش بر نهادهای علمی نشان می‌دهد چطور بنیادهای جنسیتی و فرهنگی در محرومیت زنان و گروه‌های اقلیت نژادی از حرفه‌های علمی انعکاس یافته است. نکته‌ی کلیدی این تحقیق نشان می‌داد که علم همچون دیگر کنش‌های انسانی، فعالیت اجتماعی است و بنابراین دانشی که درباره‌ی جهان طبیعی تولید می‌کند لاقل تا حدی بخشی از برساخت اجتماعی است. هرچند این تحقیق همچنان عمیقاً با پرسش‌های نظری درباره‌ی مشخصه، مشروعیت و وضعیت خود دانش درگیر بود و بر آن‌ها اتکا داشت، در دغدغه‌اش نسبت به این پرسش که چه کسی دانش را تعریف و تولید می‌کند شدیداً سیاسی بود: شکلی از آن‌چه ما معرفت‌شناسی سیاسی می‌خوانیم. {۲۳}

این بصیرت‌ها نسبت به برساختگی اجتماعی دانش به هیچ‌وجه توسط رویکردهای ماتریالیستی فمینیستی اخیرتر به علم رد نشده‌اند. باراد {۲۴} موقعیت‌مندی سوژه‌ی علم را در نظریه رئالیسم عاملانه‌اش ادغام می‌کند و اشنابل {۲۵} روش‌هایی را که در آن‌ها مسئله‌ی سوژکتیویته با انواع ماتریالیسم‌های فمینیستی معاصر عمده‌تاً مرتبط باقی می‌ماند، سودمندانه دسته‌بندی می‌کند. او نشان می‌دهد ماتریالیسم نو فمینیستی به شکلی خاص به میانجی به چالش‌افکندن تقسیم زندگی/نا-زندگی در سوژکتیویته‌ی علمی بازاندیشی می‌کند و از این طریق مشخصه‌هایی – از همه مهمتر عاملیت – را به آن نسبت می‌دهد که این مشخصه‌ها معمولاً از سوژه‌های آگاه تا «ماده»‌ی غیرزنده را به ذهن متبادر می‌کنند.

با این حال این حرکت اخیر از طرف ماتریالیسم نو فمینیستی لاقل به همان اندازه ناشی از نارضایتی خاص از تمرکز بر سوژکتیویته و معرفت‌شناسی در مطالعات علم است که ناشی از هرنوع تلاش فرضی برای پیشبردش، در آنچه می‌توانیم هم‌صدا با مکنزی و مورفی شکل انتقادی‌اش بنامیم، است. حکمان سطح کلان ژست بنیانگذارانه در مطالعات علم فمینیستی «از معرفت‌شناسی تا هستی‌شناسی» را توصیف می‌کند، بنا به نظر او:

⁴² Situated knowledge

معرفت‌شناسی محل تمرکز بر ساختارگرایی اجتماعی بود. منتقدان بر تولید دانش از چشم‌اندازی منحصرراً گفتمانی پای می‌فشرده‌اند. نسل تازه‌ی نظریه‌پردازان فمینیست استدلال می‌کنند اشتغال وسواس‌گونه به معرفت‌شناسی‌ای که مشخصه‌ی بر ساختارگرایی اجتماعی بود، بن‌بست است. معرفت‌شناسی لزوماً درباره‌ی بازنمایی است و بازنمایی لزوماً درباره‌ی دوگانگی‌ها. بازنمایی به ما دو گزینه می‌دهد: دانش یا ابژکتیو است یا سوژکتیو. تاجایی که در منظر ناب معرفت‌شناسی باقی بمانیم، گریزی از این دوگانگی نیست. {۲۶}

پرسش‌های بسیاری درباره‌ی این رویکرد می‌تواند پیش گذاشته شود، حداقل اینکه نوع الگوسازی، نظریه‌پردازی و مفهوم‌پردازی که در علوم طبیعی به کار گرفته می‌شود به خودی خود الزاماً «بازنمایانه» نیست و دانشمندانی که عملیات بسیاری انجام می‌دهند آن را می‌فهمند. {۲۷} فعلاً اجازه دهید این گزاره‌پردازی را هر چه نباشد به عنوان شاهی بر حمله‌ی «قاطع» و «صریح» به معرفت‌شناسی در درون رویکردهای ماتریالیستی فمینیستی معاصر نسبت به علم در نظر بگیریم.

ماده یکی از مقولات مرکزی رویکردهای ماتریالیستی نو فمینیستی به علم است. یقیناً ماده همان ماده‌ی ماتریالیسم قرن نوزدهم نیست که توسط فیلیپ کلایتن^{۴۳} به عنوان «ذرات یا اتم‌های مادی» توصیف می‌شد و فرض بر این بود که «سازندگان اساسی جهان طبیعی» هستند و نیروها بر آن‌ها «اعمال» می‌شوند. {۲۸} مفاهیم مشتق‌شده از مادی‌سازی، مادیت، و مادی‌گری که ادبیات ماتریالیستی نو را آکنده است، نه فقط حاکی از ریشه‌های نظم روشی آن در مطالعات فرهنگی است، بلکه خبر از [وجود] منابع فلسفی فرآیندی برخی از این نظریات در آرای برگسون، وایتهد و دلوز می‌دهد؛ {۲۹} اسپینوزا چهره‌ی مهم دیگری در اینجا است که به آسانی هر چه بیشتر می‌توان فیلسوف فرآیندی نامیدش) – متفکرانی که احتمالاً به سختی می‌توان آن‌ها را در هر معنای سراسری «ماتریالیست» خواند. با این حال مفهوم ماده به عنوان چیزی اصالتاً منفک از آگاهی، اندیشه و زبان انسانی و بی تفاوت نسبت به آن‌ها کلید چرخش هستی‌شناسانه در ماتریالیسم نو فمینیستی معاصر است.

چه چیزی در این چرخش هستی‌شناسانه مطرح می‌شود؟ همانطور که النزوینگ^{۴۴} و زامیتو^{۴۵} {۳۰} اخیراً بحث کرده‌اند، ماتریالیسم نو «ماده‌ی "زنده" را علیه نوعی دیدگاه مفروض "قدیمی" فلسفی و علمی به ماده همچون امر غیرفعال تصدیق می‌کند». مفهوم ماده‌ی زنده به معنای مرکز‌دائی از امر انسانی، قراردادن عاملیت در خود ماده و بنابراین گشودن امکان آزادی رادیکال در جهان اشیاء است. هستی‌شناسی‌هایی که طبق ادعای ماتریالیست‌های نو فمینیستی از درگیری با ماده‌ی زنده حاصل می‌شوند اساساً هستی‌شناسی‌هایی سیاسی

⁴³ Philip Clayton

⁴⁴ Ellen Zweig

⁴⁵ Zammuto

هستند. به نظر اینکه ماده چگونه تعریف می‌شود، از لحاظ سیاسی مهم است، اینکه فرد جهان را به عنوان انبوهی از اتم‌هایی مفهوم‌پردازی کند که نیرو بر آن‌ها اعمال می‌شود یا ماهیت منفعلی در نظر بگیرد که توسط انسان شکل گرفته یا مجموعه‌ی درهم‌تنیده‌ای از روابط میان چیزها یا موجودات فارغ از تعریفشان.

اگرچه هستی‌شناسی ماده‌ی زنده دارای منافع سیاسی است، با این وجود، مفهوم ماده قبل از هرچیز در علوم طبیعی واجد اعتبار و ارزش تلقی می‌شود. همان‌طور که اس. جی. هکمان {۳۱} می‌گوید «دانشمندان کارهایی را با ماده انجام می‌دهند و ماده نیز به نوبه‌ی خود واکنش‌هایی نشان می‌دهد» - بسیار مهم است که واکنش‌هایش را نمی‌توان به نوعی بازنمایی گفتمانی تقلیل داد. با این حال شاید بتوانیم سؤال مشابهی را که نوکانتی‌ها، مارکسیست‌ها و دیگران از ماتریالیست‌های مکانیک‌باور قرن نوزدهم پرسیدند، یعنی این‌که تحت لوای علم طبیعی مفهوم ماده، به عبارت دیگر چیستی و کجایی ماده، را پیش کشیدند، درباره‌ی مفهوم ماده‌ی زنده نیز مطرح کنیم. {۳۲}

البته ماتریالیست‌های نو به‌خوبی آگاهند که علوم طبیعی در پرتو سه پیشروی مهم در فیزیک قرن بیستم یعنی نظریه‌ی نسبیت، نظریه‌ی کوانتوم و نظریه‌ی ماده‌ی تاریک در کیهان‌شناسی نوع خاصی از «مادیت‌زدائی» را تجربه کرده‌اند. {۳۳} در واقع این سه نظریه توسعه‌ای همه‌جانبه در علوم فیزیک و زیست‌شناسی را موجب شدند، تا جایی که «آشکار شد جهان مادی ترکیبی از نیروها، انرژی‌ها، فرآیندهای پویا و نظام‌های درهم‌تنیده و گشوده است» {۳۴} موضوعی که همچون «وزنه‌ای نظری» برای مفهوم ماده‌ی زنده عمل می‌کند. با این همه همان‌طور که کلایتن {۳۵} اشاره می‌کند، از دیرباز «دشواری آشکاری در صورت‌بندی مفهومی مانا از ماده» به لحاظ فلسفی وجود داشته است و فیزیک معاصر چنان از چهارچوب «قدیمی ماتریالیسم تقلیل‌گرا» دور شده است که به نظر می‌رسد امروزه مفهوم «ماده» معنای علمی چندانی ندارد.

مطمئناً مفهوم ماده‌ی زنده در مرکز رویکردهای ماتریالیستی نو فمینیستی نسبت به علم بناست به مواردی مثل عدم‌تعیین‌پذیری، انرژی‌گرایی، درهم‌تنیدگی مشاهده‌گرانه و زیایی پردازد تا فقط شمار اندکی از جنبه‌های خاموش «علم جدید» را برشمرد. اما شاید هنوز مفید باشد مفهوم ماده را در معرض نقد ساختارگرایی اجتماعی سرل^{۴۶} قرار دهیم که می‌گوید «اگر همه‌چیز، از جمله علم، بر ساخته‌ای اجتماعی باشد، مفروضات و ادعاهای برساخت اجتماعی بی‌معنا می‌شود». {۳۶} به کلامی دیگر، اگر همه‌چیز ماده است - چه زنده چه در دیگر اشکال آن - پس این مفهوم در معرض از دست‌دادن قدرت تبیینی‌اش قرار می‌گیرد.

به علاوه شاید پرسیده شود آیا علم عملاً به هستی‌شناسی، چه ماتریالیستی چه غیر از آن، نیازمند هست یا نه. یقیناً آن‌طور که افرادی از جمله ویلیام ای. کانولی^{۴۷} ماستدلال کرده‌اند، نظریه‌ی سیاسی ممکن است همیشه به برخی اشکال «هستی‌شناسی ضعیف» زیربنایی متکی باشد که «به‌عنوان مجموعه‌ای از دریافت‌های بنیادین درباره‌ی رابطه‌ی انسان‌ها با خودشان، با دیگران و با جهان» فهمیده می‌شوند. (۱۸) {۳۷} استفان کی. وایت^{۴۸} هستی‌شناسی ضعیف را در برابر هستی‌شناسی‌های «قوی» قرار می‌دهد، اولی تعهدات (و مفروضات) هستی‌شناختی فرد را آشکارا بیان و تأیید می‌کند در همان حین که ویژگی تاریخی و بحث‌برانگیزشان را تصدیق می‌کند، اما دومی «ادعا می‌کند "آن‌چه" را به ما نشان می‌دهد که "راه و رسم جهان است"». {۳۸} این تقریباً همان تمایز استراوسون^{۴۹} میان متافیزیک‌های تجدیدنظرشده و توصیفی است. (۱۹) بنت {۳۹}، کول و فراست {۴۰} ادعا کرده‌اند مفهوم ماده‌ای زنده و عامل که شالوده‌ی ماتریالیسم نو است، به‌مثابه هستی‌شناسی ضعیف، دقیقاً در همین معنا، عمل می‌کند.

با این حال، قطعی نیست که ماده‌ی ماتریالیسم نو همیشه در سطح هستی‌شناسی‌ای صرفاً ضعیف باقی بماند. ژان پل سارتر در نقد خرد دیالکتیک^{۵۰} مسئله را به این شکل طرح می‌کند:

اگر مادیت در همه‌جا هست و اگر به‌شکل جدایی‌ناپذیری به معانی‌ای که در خودش توسط پراکسیس حک شده، متصل است، اگر گروهی از انسان‌ها می‌توانند همچون نظامی شبه‌مکانیکی عمل کنند و شیء می‌تواند ایده‌های خویش را تولید کند، در این صورت چه بر سر ماده، یا به تعبیری هستی مطلقاً بدون معنا، می‌آید؟ پاسخ ساده است: ماده در هیچ کجای تجربه‌ی انسان ظاهر نمی‌شود. {۴۱}

با این حال آن‌هایی که مثل باراد همچنان درهم‌تنیدگی عمیق «ماده» و «معنا» را تصدیق می‌کنند (ادعایی که او به‌عنوان فیزیکدان تأیید می‌کند مورد پذیرش وضعیت فعلی این حوزه است) {۴۲} خواستار نزدیک شدن به ماده و رای آن‌چیزی هستند که سارتر «معانی حک شده در ماده توسط پراکسیس» می‌خواند. وقتی باراد می‌نویسد «درنهایت هر "چیزی" - حتی مادیت - به ماده‌ی زبان یا فرم دیگری از بازنمایی فرهنگی گذار می‌کند» {۴۳} یا وقتی حکمان می‌نویسد «دانشمندان با ماده کاری می‌کنند و ماده واکنش‌هایی نشان می‌دهد»، احتمالاً آن‌چه آن‌ها مدعی یا آرزومند دسترسی به آن هستند، نمی‌تواند «هستی مطلقاً بدون معنا» باشد، اما آن‌چه حکمان در «نقل‌قول‌های هشداردهنده»^{۵۱} اش ادعا می‌کند توسط نسل‌هایی از پژوهندگان فمینیست محدود شده است، هنوز چیزی به‌مراتب بیشتر از ماده است. {۴۴} [این‌که] در کدام نقطه، هستی‌شناسی «ضعیف» ماتریالیسم نو آرام‌آرام به‌شکل قابل ملاحظه‌ای قدرتمندتر به نظر می‌رسد.

⁴⁷ William E. Connolly

⁴⁸ Stephen K. White

⁴⁹ Strawson

⁵⁰ Critique of Dialectical Reason

وقتی مفهوم ماده در میان باشد، نوسان نظری میان پرسش‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی تاریخی طولانی دارد {۴۵} و ظهور ماتریالیسم نو تا حدی متأثر از فرسودگی پارادایم سوژه-ابژه، که از دیرباز نیز بر آن استوار بوده، است. از این جنبه باراد بدون شک حق دارد که رئالیسم عاملانه را به‌عنوان راه‌حلی هستی-معرفت‌شناختی برای این پرسش که چگونه مناسبات مادی به‌صورت فلسفی بر مبنای علم طبیعی معاصر مفهوم‌پردازی می‌شوند، پیش ببرد.

با این همه انکار قدرتمند معرفت‌شناسی که تا حد زیادی مشخصه‌ی ماتریالیسم نو است، شاید بیش از اندازه نوسانی آونگی باشد، و مجادله‌ی تاریخی حداقل به برخی از دام‌های سیاسی مربوط به حذف موقعیت سوژه اشاره می‌کند. در آن‌چه از پی می‌آید دوتا از این مسائل را از منظر مطالعات علم فمینیستی خلاصه می‌کنیم. اولی مسئله‌ی مبناباورانه‌ی «چه کسی می‌تواند بگوید چه چیز امر واقع است؟» و دومی مسئله‌ی درون‌ماندگارانه‌ی است که از پی مفروض گرفتن این مقوله می‌آید که همه‌چیز به یک اندازه واقعی است. {۴۶} چه بخواهیم چه نه هستی‌شناسی ضرورتاً سیاسی است و ما هم‌رأی با برایانت و همکارانش که می‌گویند دانش حقیقتاً به سیاست متصل است، استدلال می‌کنیم که مسائل مبناباورانه و درون‌ماندگار پرسش‌هایی از ناحیه‌ی معرفت‌شناسی سیاسی‌اند.

۳. مبناباوری و درون‌ماندگارباوری

ژست بنیان‌گذار رویکردهای ماتریالیسم نو فمینیستی نسبت به (مطالعات) علم – انتقال از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی – بر مبنای مفهوم خاصی از «علم» است. هنگامی که استیسی آلایمو^{۵۱} استدلال می‌کند معرفت‌شناسی مدرنیستی – در این‌جا به‌عنوان دوره‌ای شاخص در نظر گرفته می‌شود که فعالیت علم مدرن نیز متولد شد – امکان «دسترسی ابژکتیو به جهان واقعی/طبیعی» را مفروض می‌گیرد، ریشه‌های همین مفهوم را پیکربندی می‌کند. {۴۷} علمی که از این فرض ظهور کرد – و انگار «ماتریالیسم قدیمی» مورد اشاره‌ی کلایتن را در بر می‌گیرد – باور داشت که با ذوات سروکار دارد و به حقایق متعین مربوط به قوانین طبیعت و رفتار ماده‌ی در حرکت دسترسی دارد.

اما همان‌طور که پست‌مدرنیسم به‌صورتی قانع‌کننده نشان داد این پیش‌فرض بر موقعیت معرفت‌شناختی خاصی از سوژه‌ی دانش بنا شده بود که در یک طرف شماری از تمایزات دوگانه قرار می‌گرفت که خود تلویحاً دست‌اندرکار [بازتولید همین موقعیت] بودند: طبیعت/فرهنگ، ذهن/بدن، سوژه/ابژه، عقل/احساس و در نهایت مذکر/مؤنث. برای نمونه پژوهش کلاسیک کارولین مرچنت^{۵۲} به نام مرگ طبیعت^{۵۳} بر مبنای این استدلال است

⁵¹ Stacy Alaimo

⁵² Carolyn Merchant

⁵³ The Death of Nature

که همراه با انقلاب علمی قرن هفدهم، مفهوم طبیعت به عنوان مادر خیرخواه تدریجاً جایش را به سلطه بر طبیعت داد که با علاقه‌ی علم مدرن به عقلانی‌سازی و تشریح طبیعت برای کنترل آن منطبق بود: چشم‌اندازی که مرچنت مدعی بود هم‌چنان بر علم مدرن و زبانش سیطره داد. مرچنت استفاده‌ی فرانسویس بیکن از استعاره‌های زنانه برای توصیف استثمار طبیعت را به عنوان مشخصه‌ی شکل اولیه‌ی این پدیدار نقل می‌کند:

او (مؤنث) یا رهاست، [...] یا به‌خاطر انحراف، گستاخی و پیشروی ماده و خشونت موانع از مسیر معمولش بیرون رانده شده است [...] یا با هنر و دست انسان (مذکر) در محدودیت قرار گرفته، قالب گرفته شده و هم‌چون چیزی نو ساخته شده است؛ طبیعت از انسان (مذکر) و کار تحت اقتدارش دستور می‌گیرد [...] همان‌طور که هرچیز مصنوعی چنین است. (۲۰) {۴۸}

بر مبنای این رویکرد، علم طبیعی متحد تاریخی پروژه‌ی سلطه بر طبیعت، مهار زنانگی و عینیت‌بخشی به مردمان بومی و دیگر گروه‌های معین بی‌بهره از عقل و فرهنگ در نظر گرفته می‌شود. سوژه‌ی مردانه‌ی علم در جانب فرهنگ، منطق و عقل در برابر ابژه‌ی احساسی و جسمانی زنانه که طبیعت خوانده می‌شود، قرار می‌گیرد. پس جای تعجب نیست که نقدهای اولیه‌ی فمینیستی به «علم» بر مبنای معرفت‌شناختی مفروض آن متمرکز شدند.

این واقعیت که رویکردهایی مثل رویکرد مرچنت که تاریخ علم را بسیار کلی ترسیم می‌کنند، شاید باعث شود که به صورت تجربی مسائل را زیاده ساده‌سازی کنند، اما این مسئله ارزش سیاسی نقد مبناباورانه‌ی معرفتی‌ای را که طرح می‌کنند نفی نمی‌کند. چیزی که اینجا مطرح می‌شود لزوماً تلاشی برای تأکید بر غلبه‌ی معرفت‌شناختی یک گروه در نسبت با مسئله‌ای خاص نیست، آن‌طور که برخی متفکران نظریه‌ی دیدگاه می‌پندارند و از آن بحث می‌کند. {۴۹} بلکه این رویکردها پرسش از خود همان غلبه‌ی معرفت‌شناختی است. اگر بتوان موضوعی را که به صورت هستی‌شناختی واقعی در نظر گرفته می‌شود وابسته به تصاحب اقتدار سوژه‌ی گوینده نشان داد، آن‌گاه پرسش چه کسی می‌تواند بگوید چه چیز امر واقع است و بر چه مبنای اقتدارطلبانه‌ای این جایگاه را کسب کرده، آشکار می‌شود. فمینیست‌های نظریه‌ی دیدگاه موافقند که گزاره‌های علمی مثل $1+1=2$ یا «ابژه‌ها همیشه تحت تأثیر جاذبه به پایین سقوط می‌کنند» اعتبار تجربی کلی دارند، اما این‌ها گزاره‌های هستی‌شناختی نیستند، و این حقیقتی بدیهی است که حقایق علمی مشابهی را می‌توان از هر تعداد چشم‌انداز هستی‌شناختی مختلف توصیف کرد. در واقع خود همین ضرورت قانون‌مندی علمی را می‌توان از چشم‌اندازی هستی‌شناختی به چالش کشید، بی آنکه قانونمندی تحت تأثیر قرار گیرد. {۵۰}

همان‌طور که دیدیم فمینیسم ماتریالیستی نو از برساختگرایی اجتماعی که زیربنای نقدهای معرفت‌شناختی اولیه به علم بود، دور شد، نقدهایی که بر پارادایمی بازنمایانه مبتنی بودند که اکنون به نظر از آن عبور کرده است.

ماتریالیسم نو خواهان غلبه بر دوگانه‌باوری است و گاهی نیز این خواست را ذیل نام چشم‌اندازی موقعیت‌گرا به انجام می‌رساند. {۵۱} اما در اراده برای بازگشتن به واقعیت در فراسوی گفتمان، آیا به‌صورت متناقضی موقعیت سوژه‌ی مردسالاری را از نو اشغال نمی‌کند که در مطالعات فمینیستی علم نسل اول کانون نقد مشروع قرار داشت؟ گروس می‌گفت هژمونی نوع معینی از عقل‌باوری علم‌گرایانه ما را به فراموشی «هستی‌شناسی امر تنانه» وامی‌دارد، و بنابراین باید به مفاهیم طبیعت، ماده و زندگی مورد نظر فمینیسم بازگردیم. {۵۲} آیا متحد‌ساختن «طبیعت» با «امر زنانه» همان استعاره‌های عینیت‌بخشی را بازتولید نمی‌کند که متقاعد شده‌ایم به‌لحاظ سیاسی مسئله‌سازند؟ {۵۳} هستی‌شناسی به طریقی «فراسوی گفتمان» قرار می‌گیرد {۵۴} اما «میان هستی‌شناسی و شکل‌گیری اجماع در تولید دانش علمی وابستگی‌های متقابلی وجود دارد». درواقع شاید به این دلیل که هستی‌شناسی‌ها خودشان برساخت‌هایی گفتمانی هستند که مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

یکی از راه‌حل‌های بالقوه برای این مسئله این است که عاملیت درون امر مادی به طریقی گنجانده شود که «گفتن امر واقع» انعکاسی شود. مفاهیم ماده‌ی زنده و رئالیسم عاملانه با هدف عمل در برابر دوگانه‌گرایی هستی‌شناختی به‌کار گرفته می‌شوند که به‌نظر این دوگانه‌گرایی ایده‌ی تقسیم طبیعت/فرهنگ (جنسیت‌یافته) و سوژه‌ی ممتاز و حاکم علم را پشتیبانی می‌کند. با این حال حذف امتیاز بر مبنای این الگو گرایش به وضع کردن واقعی‌بودن همه‌چیز به یک اندازه دارد، به عبارت دیگر، تمامی اشکال ماده عاملیت می‌یابند.

بنت در کتابش *ماده‌ی جنبان*^{۵۴} نظریه‌ای از ماده را توسعه می‌دهد که در آن خود ماده ذاتاً زنده یا جنبان است و در جهتی با قدرت و عاملیت آمیخته که مرز میان امر زنده و غیر-زنده را مبهم می‌سازد. او ما را تشویق می‌کند چیزهای مادی غیر-زنده و ناهسانی را به‌عنوان اموری آمیخته با زندگی و عاملیت در نظر آوریم که می‌توانند سبب به‌وقوع پیوستن رخدادهایی شوند. نزد بنت نظریه‌ی سیاسی بیش از اندازه بر عاملیت انسانی متمرکز شده است و فراموش کرده که ما هم‌چنین ماده نیز هستیم، و نادیده گرفته (ادعایی به‌مراتب مناقشه‌انگیزتر) که خود ماده به‌نوعی زنده است یا حداقل ظرفیت‌های خلاقه‌ای را داراست که کاملاً در فهم یا کنترل ما نیست. بنت می‌گوید علم طبیعی «خطی میان امر سازمند و غیرسازمند، زندگی و ماده می‌کشد که به‌صورت فزاینده‌ای مسئله‌ساز است»، به‌نحوی که اکنون به رویکردی هستی‌شناختی نیاز است تا بپرسد «اگر به نیروی اشیاء توجه بیشتری کنیم، تحلیل رخدادهای سیاسی چه تغییری می‌یابد». {۵۵} بنت ادعا می‌کند پروژه‌ی دموکراتیک‌سازی می‌تواند با گسترش یافتن «به روش‌های مختلف» به «امور ناهسانی بیشتر» به‌شکل بالقوه نیرومندتر شود. {۵۶} او در این باره از برونو لاتور نقل قول می‌کند، کسی که نظرورزی کرده بود در آینده حذف عاملان ناهسان از میدان عاملیت سیاسی «همان اندازه افراطی به نظر خواهد رسید که مردان بنیان‌گذار ایالات متحده حق رأی را از زنان و بردگان دریغ کردند». {۵۷} گذشته از این اعتراض واضح که سلب حق رأی مطمئناً مسئله‌سازترین

⁵⁴ Vibrant Matter

جنبه‌ی نهاد برده‌داری نبود، اما مقصود از این نقل قول شایسته است: به‌خصوص از منظری اکولوژیکی نسبت‌دادن عاملیت به موجودات زنده‌ی نانسان قدرت مجاب‌کننده‌ی وافری دارد.

با این حال ماتریالیسم حیات‌باورانه‌ی بنت از زندگی نانسانی پا را فراتر می‌گذارد و عاملیت یا آنچه را که «قدرت شیء»^{۵۵} می‌خواند، به تمامی اشکال ماده، از رودخانه‌ها، درختان و جنگل‌ها تا «خوراکی‌ها، طوفان‌ها، کالاهای، فلزات» و حتی «زباله» نسبت می‌دهد. او می‌گوید:

اگر خود ماده زنده است، پس نه فقط تمایز میان سوژه‌ها و ابژه‌ها به حداقل می‌رسد، بلکه موقعیت مادیت مشترک تمامی چیزها ارتقاء می‌یابد. تمامی اجسام به چیزی بیشتر از ابژه‌های صرف تبدیل می‌شوند، چراکه قدرت مقاومت اشیاء و عاملیت چندوجهی وضوح بیشتری می‌گیرند. بنابراین ماتریالیسم حیات‌باورانه نوعی شبکه‌ی ایمن برای آن دست انسان‌هایی تدارک می‌بیند که اکنون، در جهانی که اخلاقیات کانتی امر هنجارینش است، معمولاً به خاطر عدم انطباق با الگوهای خاص شخصیت (اروپایی-آمریکایی، بورژوازی، خدامحورانه و غیره) رنج می‌کشند. هدف اخلاقی توزیع سخاوتمندانه‌تر ارزش می‌شود، میان تمامی اجسام. {۵۸}

بنت به همان شکل تأکید می‌کند که «باورش این است که مواجهه با ماده‌ی زنده می‌تواند فانتزی‌ها [ی او] درباره‌ی سلطه‌ی انسان را تعدیل و مادیت مشترک تمامی چیزها را برجسته کند، توزیع وسیع‌تر عاملیت را آشکار و نفس و علایقش را از نو شکل بخشد». {۵۹}

در این مقطع مسایل چندگانه‌ای پیش می‌آید. اول حتی اگر مطابق چیزی که بنت نشان می‌دهد، علم طبیعی معاصر مرزهای میان امر سازمند و غیر سازمند، زندگی و نا-زندگی را درهم‌پیچیده می‌کند، آیا این واقعیت لزوماً ما را به این نتیجه می‌رساند که همه‌ی اشیاء عاملیت دارند؟ چرا نتیجه‌گیری به جانب دیگر این تقسیم درنیفتد، یعنی این ادعا که هیچ شیء‌ای عامل نیست و عاملیت توهم است؟ درواقع – و این مسئله‌ی دوم درباره‌ی استدلال بنت است – با ازهم‌پاشیدن یک‌سره‌ی تمایز امر زنده/امر نازنده این دو گزاره عملاً تمیزناپذیر می‌شوند. نقد اولیه‌ی ما که وقتی مفهوم ماده بیش از حد به کار گرفته شود قدرت تبیینی خود را از دست می‌دهد، به‌سادگی می‌تواند برای مفهوم عاملیت در این جا به کار برده شود: اگر همه‌چیز عامل است، پس هیچ‌چیز به‌شکلی معنادار عاملیت ندارد. موجود انسانی صرفاً جسمی در میان دیگر اجسام و در معرض نیروها است، به این ترتیب مفاهیم خودآیینی و مسئولیت «به‌صورت تجربی کاذب» به نظر می‌رسند. (۲۱) {۶۰}

به این ترتیب درون‌ماندگارباوری هستی‌شناختی بنت به‌رغم اهداف دمکراتیکش، شامل برخی تضادهای خاص و عجیب می‌شود. از یک جهت وضعیت بی‌حرکتی که خود بنت برای الگوی سوژه‌ی-حاکم-علم به‌مثابه «طبیعت»

⁵⁵ thing-power

تنزل یافته وضع کرده {۶۱} - مقوله‌ای که او تصدیق می‌کند امر زنانه و امر فرودست در آن به هم می‌آمیزند - تحت نام فمینیسم و ضدنژادپرستی به تمامی چیزها گسترش یافته است. در تلاش برای دمکراتیک‌سازی و توانمندسازی در واقع رویکردهای مسئولیت سیاسی خنثی می‌شوند. بنت مثال شرکت‌های انرژی را طرح می‌کند و استدلال می‌کند آن‌ها به‌سادگی نمی‌توانند مسئول تغییرات آب و هوایی تلقی شوند چون شبکه‌ای از نیروها - نیروهای طبیعی، اقتصادی، عاطفی، محیط‌زیستی - در این پدیده درگیرند. {۶۲} یقیناً وقتی نوع بشر سوخت فسیلی را می‌سوزاند، دی‌اکسیدکربن حاصل از آن است که علت گرمایش جو می‌شود، می‌توان درک کرد شرکت‌ها به تنهایی مسئول نیستند، اما در عین حال می‌توان مشاهده کرد درجه و شکل عاملیتشان در این فرآیند تفاوت قابل‌توجهی با عاملیت گاز دارد (و در اینجا انتقادات از مفهوم «کنشگر»^{۵۶} لاتور نیز به‌جا است، چراکه یک مولکول، کارخانه، آژانس لابی‌گر دخانیات، جنگل بارانی و زیست‌بوم‌گرا همگی کنشگرند).

رنالیسم عاملانه‌ی باراد می‌کوشد از طریق بازتعریف عاملیت به‌مثابه یک رابطه به‌جای یک دارایی بر شماری از همین مسائل غلبه کند. او به‌عنوان فیزیکدان نظری سابق، بصیرت مرکزی فیزیک مدرن، کشف تناقض مشاهده‌گر توسط نیلز بور، را مبنای هستی‌شناسی‌اش قرار می‌دهد، که توضیح می‌دهد نمی‌توان در سطح فیزیک کوانتوم مرزبندی واضحی میان مشاهده‌گر و مشاهده‌شده ترسیم کرد. برای باراد آزمایشگاه فیزیکدان کوانتوم جایی است که پدیدارها خودشان را در پایه‌ای‌ترین شکل آشکار می‌کنند، و شکلی که به خود می‌گیرند در مفهوم «کنش درونی»^{۵۷} او ثبت می‌شود. او استدلال می‌کند عاملیت «برهانی بر کنش درونی است؛ عاملیت عملی وضعی است نه چیزی که کسی یا چیزی دارد. عاملیت عمل‌کردن/بودن در کنش درونی خود است». {۶۳} پس باراد برخلاف بنت عاملیت را در خود ماده جایابی نمی‌کند. بلکه می‌گوید فیزیکدان کوانتوم در آزمایشگاه مشاهده می‌کند که هیچ سوژه‌ی عاملانه‌ی پیش از امر واقع وجود ندارد: عاملیت تنها در کنش درونی میان موجودات هستی می‌یابد. او می‌گوید:

کنش‌های درونی نتیجه‌ی مداخلات انسانی نیستند؛ بلکه خود «انسان‌ها» به میانجی کنش‌های درونی خاصی ظاهر می‌شوند. و اندازه‌گیری‌ها صرفاً دستکاری‌های آزمایشگاهی نیستند، بلکه کنش‌های درونی علی‌جهان در شدن‌های افتراقی‌اند. این یعنی نظریه‌ی کوانتوم چیزی برای گفتن درباره‌ی هستی‌شناسی جهان دارد، درباره‌ی جهانی که ما بخشی از آن - نه به‌عنوان ناظر، نه به‌عنوان علت محض، نه به‌عنوان تأثیر ناب - هستیم. {۶۴}

بنابراین رنالیسم عاملانه‌ی باراد نسبت به نظریه‌ی ماده‌ی جنبان بنت منظر افتراقی‌تری از عاملیت را ارائه می‌کند. او می‌پذیرد همه‌ی پدیدارها به یک اندازه درهم‌تنیده نیستند - ذرات کوانتوم تحت مطالعه به همان

⁵⁶ actant

⁵⁷ intra-action

روشی رفتار نمی‌کنند که ابژه‌های میان‌سطحی^{۵۸} مثل کوهستان‌ها یا شیرها، یا ابژه‌های کلان‌سطحی^{۵۹} مثل جو یا کپکشان عمل می‌کنند. اما برای باراد در هر حال تجربه‌ی فیزیکدان کوآنتوم جانشین تجربه‌ی انسانی و نانسانی پدیداری عام می‌شود.

در عین حال می‌توان مشاهده کرد که تأکید باراد بر کنش درونی اغلب مفاهیم کلاسیک‌تر عاملیت در کنش متقابل^{۶۰} را پنهان می‌کند. این موضوع در مثالش از ستاره‌ی شکننده^{۶۱} آشکار می‌شود که ارزش کامل را دارد:

ستاره‌ی شکننده می‌تواند رنگ خود را در پاسخ به نور موجود در پیرامونش تغییر دهد. وقتی ستاره‌ی شکننده در خطر اسیرشدن به دست یک شکارچی یا موجودی دیگر قرار می‌گیرد، بخشی از بدن به‌مخاطره‌افتاده را از خود جدا می‌کند (نام این نوع ستاره‌ی دریایی هم به همین دلیل ستاره‌ی شکننده است) و آن بخش از نو رشد می‌کند. ستاره‌ی شکننده نظام مصورسازی‌ای است که دائماً هندسه و توپولوژی خود را تغییر می‌دهد – خودمختارسازی و بازآفرینی نمود ظاهری‌اش در فرآیندی مداوم از بازسازی مرزهای بدنی‌اش جریان دارد. عملکردهای گفتمانی‌اش – عملکردهای تعیین مرزی که از طریقشان خود را از محیطی که با آن کنشی درونی دارد متمایز می‌سازد و از این طریق جهان را می‌فهمد و مثلاً قادر می‌شود شکارچی را تشخیص دهد – به صورت مادی اجرا می‌شوند. ساختار بدنی ستاره‌ی شکننده عاملی‌ست مادی در آنچه به‌عنوان بخشی از مشارکت پویای جهان در فعالیت‌های شناخت می‌بیند و می‌شناسد. به همان صورت، مادیت بدنش پوسته‌ای منفعل و خالی نیست که برای برگرفتن معنا یا گشودگی به تغییر در انتظار مهر و نشان فرهنگ یا تاریخ باشد؛ تمامیت جوهرش به‌صورت ریخت‌شناسانه فعال و مولد است و نقشی عاملانه در ساخت افتراقی‌اش بازی می‌کند، مادیت‌یافتنی در حال انجام است. یعنی مادیت‌یافتگی افتراقی‌اش گفتمانی است – دربرگیرنده‌ی عملکردهای علی بازپیکربندی مرزها و خصوصیتی که برای خود وجودداشتنش اهمیت دارند. {۶۵}

شرح باراد قصد دارد ستاره‌ی شکننده و امر انسانی را در سطحی درون‌ماندگار قرار دهد که در آن جنبه‌های متمایز سنتی عاملیت وابسته به کنش متقابل – شاید اینجا از همه مهم‌تر زبان – بازپیکربندی می‌شوند. درواقع باراد در توصیف ستاره‌ی شکننده به‌عنوان نظام مادی دالتگری که به نشانه‌های محیط خود پاسخ می‌دهد، بر مبنای خطوط زیست-نشانه‌شناختی^{۶۲} نشان می‌دهد که زبان مختص انسان‌ها نیست و بنابراین یکی از ستون‌های رویکرد سنتی سوژه‌محور به معرفت‌شناسی و عاملیت را نسبی‌سازی می‌کند.

⁵⁸ Meso-level objects

⁵⁹ Macro-level objects

⁶⁰ interaction

⁶¹ brittlestar

⁶² biosemiotic

صرف نظر از این که جذابیت‌های این الگو – که در وجوهی قابل توجهند – چیست، باید اشاره شود تصویر ستاره‌ی شکننده آن‌طور که اینجا معرفی کردیم بسیار فراتر از تصویر کنش درونی صرف است. عاملیت این موجود تنها پس از روابطش با دیگر موجودات ظاهر نمی‌شود، بلکه به نظر بسته به شرایط وجود پیشین‌اش که سازواره‌ی خود-هدایتگر و خودکفاست، ظاهر می‌شود. ستاره‌ی شکننده دقیقاً به‌میانجی استفاده‌اش از زبان «خود را از محیطش متمایز می‌کند» و به نظر در پوست‌انداختن یا تغییر رنگ برای اجتناب از خطر مفهوم عاملیتی سوژکتیو بیشتری از صرف کنش درونی در کار است. لنی موس^{۶۳} این هم‌سطح‌سازی عاملیت در ماتریالیسم نو را شکلی از «نیست‌انگاری هنجاری»^{۶۴} می‌خواند {۶۶} که در آن هیچ ادعای هنجارینی معتبر نیست. همان‌طور که مثال ستاره‌ی شکننده باراد نشان می‌دهد، این موقعیت یا موضع از طریق نسبی‌سازی کامل استثنای برسازنده‌ی^{۶۵} سوژه‌ای ممکن می‌شود که به‌صورت متناقضی قابلیت طرح ادعا درباره‌ی وضعیت‌های عاملیت را دارد بی‌آنکه بتواند موقعیت‌مندی مرکزگرای خود در میدان را توضیح دهد. در این‌جا افق‌های اعتراضات مبناباورانه و درون‌ماندگار به این جنبه‌های ماتریالیسم نو با هم ترکیب می‌شوند: مسئله معرفت‌شناسانه-سیاسی چه کسی می‌تواند بگوید چه چیز امر واقع است؟ اقتباس از هستی‌شناسی سیاسی درون‌ماندگار کنار می‌رود و به نام دموکراتیک‌سازی صرفاً موضع پیکربندی امر واقع را نسبی‌سازی می‌کند.

نتیجه‌گیری

براساس این ملاحظات، ما با بنو سوبرامانیام^{۶۶} و آنجلا ویلی^{۶۷} موافقیم که استدلال می‌کنند «ترغیب فعلی فمنیست‌ها به درآغوش گرفتن نهاد علم [...] از جاه‌طلبی‌هایی که مؤلفانشان مطالبه می‌کنند کمتر انتقادی است». {۶۷} رویکردهای ماتریالیستی نو فمنیستی به علم از نقدهای نسل قبلی روی برگردانده‌اند و درعوض از طریق صورتبندی پرسش‌هایی درباره‌ی چگونگی کنارآمدن با علم، یا زیست مشترک در کنار آن با علم درگیر می‌شوند. در این روند آن‌ها مفاهیم معینی از علم را بیرون می‌کشند و آن‌ها را به هستی‌شناسی‌های از قرار معلوم «ضعیفی» وارد می‌کنند که درواقع آنقدر «قوی» ظاهر می‌شوند که بر نفی برساختگرایی اجتماعی استوار هستند. چرخش ماتریالیسم نو به جانب هستی‌شناسی جاه‌طلبی‌های سیاسی در پی دارد: دفاع از عاملیت هستی‌های اقلیت‌سازی‌شده، نا-انسانی و همچنین نازنده و توزیع مسئولیت میان اجسام و بدن‌هایی که در سیاره‌ای واحد سکنی دارند. در این مقاله نشان داده شد دو مسئله‌ی سیاسی بالقوه درون این حرکت – مبناباوری و درون‌ماندگاربوری – رابطه‌ای متقابل دارند: چشم‌اندازهای ماتریالیستی نو به مبهم‌سازی موقعیتی

⁶³ Lenny Moss

⁶⁴ normative nihilism

⁶⁵ the constitutive exception

⁶⁶ Banu Subramaniam

⁶⁷ Angela Willey

که از آن پیکربندی می‌شوند گرایش دارند، و در این کار مواضع مسئله‌ساز اقتداری که توسط نسل‌های اولیه‌ی مطالعات فمینیستی علم نقد شدند، از نو اشغال می‌شوند و به این ترتیب، تاحدی به‌صورت متناقض، خود همان دوگانه‌گرایی‌هایی بازآرایی می‌شوند که ماتریالیست‌های نو می‌گفتند از آن‌ها عبور کرده‌اند.

یادداشت‌ها

مقاله‌ی حاضر متنی «آکادمیک» با ویژگی‌های فرمی مختص به خود است. تعدد ارجاعات درون متنی می‌تواند روند مطالعه را مختل کند، بنابراین ارجاعات درون متن به کتاب‌ها و مقالات به صورت { } شماره‌گذاری و به انتهای بخش یادداشت‌ها منتقل شده‌اند. همین‌طور پاورقی‌های خود متن نیز به صورت () شماره‌گذاری و بخش یادداشت‌ها را تشکیل می‌دهند.

16 : (Bryant, Srnicek, and Harman 2011) . 1

۲. در زمینه‌ای اسپینوزایی تر (زمینه‌ای که به شکل عجیبی در بیشتر روایت‌های ماتریالیسم‌نو غایب است) آنتونیو نگری به شکل موثری در کتابش *نابه‌سامانی وحشیانه* (orig. 1981) ⁶⁸ می‌گوید باید در نظام اسپینوزایی سیاست را به عنوان متافیزیک فهمید، سیاست «تزیینی اضافه نیست بلکه روح متافیزیک است. سیاست متافیزیک امر خیالین است، متافیزیک ساخت انسانی واقعیت و جهان» (Negri 2008, 97). برای نسخه ایتالیایی نگاه کنید به: (Negri 1981) reprinted in Negri, *Spinoza, Derive* (Appodi, Roma, 2018, 139). به همان صورت «هستی‌شناسی علمی انتزاعی نیست. بلکه شامل بازشناسی مفهومی تولید و بازتولید هستی و بنابراین بازشناسی واقعیت سیاسی است که به میانجی جنبش میل و تحقق بخشی عملی کار به عنوان ارزش ساخته می‌شود» (Hardt and Negri 2003) : 362).

3. MECW 5 ((Marx, Engels, and ebrary 2010)): 3.

4. MECW 4 ((Marx and Engels 2010)): 124-134.

برای نقد این تشخیص نگاه کنید به: (Wolfe 2017a)

5. MECW 5 ((Marx, Engels, and ebrary 2010)): 5.

در اینجا «بورژوا» ترجمه به واقع مناسب‌تر کلمه *bürgerlich* آلمانی است.

6. But see (Moir 2020), chapter 4.

۷. از ارجاع ویگوتسکی به مفهوم تأثرات اسپینوزا برای ساختن نظریه اجتماعی ذهن و مغز خودش تا مباحثات اخیرتر از مفاهیم مشترک اسپینوزاگرایان (Negri, Gatens, Sharp) سنت نیرومند خوانش «ذهن اجتماعی» در اصطلاحات اسپینوزاگرایان وجود داشته است (Wolfe 2010, Lenz 2019, Lenz forthcoming) و مارکسیست-اسپینوزاگرایان کسانی‌اند که مزیت هستی‌شناسی (اگرچه به عنوان هستی‌شناسی سازنده یعنی کار زنده و پراکسیس فهمیده می‌شود) را قویا در برابر استعلا‌باوری/برساختگرایی کانتی قرار می‌دهند. (Negri 1997) با این حال سوژکتیویته استعلایی کانتی در این معنا که جهان‌شمول‌گرایانه است، جمعی تلقی می‌شود و به همین ترتیب می‌توان برساختگرایی معرفت‌شناسانه اش را به عنوان امری واجد ابعاد جمعی در نظر گرفت که براساس آن چرخش مارکسی به برساختگرایی کار ساخته می‌شود. (حتی اگر محدودیت‌های امر جمعی

⁶⁸ The Savage Anomaly

در کانت مورد پرسشهای قوی از طرف پژوهندگان فمینیست و پسالاستعماری قرار گرفته باشد.) برای نمایی از این تبارشناسی نگاه کنید به: (Arendt and Beiner 1990) and (Wayne 2014)

8 . (Gamble, Hanan, and Nail 2019).

9 . (Gamble, Hanan, and Nail 2019): 119.

شاید به نظر آید که «اسپینوزاگرایی» در اینجا حقیقتاً «عناصری برآمده از نو-حیات‌باوری دلوزی را» منظور کرده، اما بنت و دیگران می‌توانند به شکل منطقی پاسخ دهند دغدغه‌های پژوهش آن‌ها به ظرفتهای پژوهش‌های تاریخی مرتبط نیست.

10 . (Gamble, Hanan, and Nail 2019): 120.

11 . (Gamble, Hanan, and Nail 2019) 122; 123.

12 . (Wolfe 2014); (Wolfe 2020): 18

13 . (Gamble, Hanan, and Nail 2019): 122

14 . (Coole and Frost 2010): 2-3.

15 . (Bryant, Srnicek, and Harman 2011): 3-4.

16 . (Meillassoux 2009): 5.

17 . (Barad 2007)

18 . See also (Moir 2019)

نسخه ای از همین استدلال که دیگر تفکر فعلی مویر را منعکس نمی‌کند.

19 . (Strawson 2011) 1959: 9-10.

«متافیزیک توصیفی، ساختار بالفعل اندیشه ما درباره جهان را توصیف می‌کند، متافیزیک تجدیدنظرطلب ساختار بهتری را ایجاد می‌کند.» (ibid., 9).

۲۰ . برای نقد سودمند خوانش مرچنت از بیکن نگاه کنید به: (Pesic 2008)

۲۱ . ضد انسان‌باوری نسبتاً متمایز – همچنین به صورت اجراگرانه‌ای هستی‌شناختی است اما ... با تختی کمتر – در ارجاع نادر هارت و نگری به هاراوی. آنها می‌نویسند ضد انسان‌باوری «می‌تواند به شکل موثری به مبارزه ای متصل شود که اسپینوزا سیصد سال قبل‌تر در آن می‌جنگید. اسپینوزا هر فهمی از انسان را به عنوان دولتی درون دولت^{۶۹} رد می‌کرد. به کلامی دیگر او وضع هرگونه قانون برای طبیعت بشر که از قانون طبیعت به طور کل متمایز بود را نفی می‌کرد. دونا هاراوی حامل پروژه اسپینوزا در روزگار ما است چون بر تخریب مرزهایی اصرار دارد که ما درمیان امر انسانی، امر حیوانی و امر ماشینی وضع می‌کنیم. اگر انسان را به عنوان صورتی مجزا درک کنیم، آنگاه انسان دیگر وجود ندارد. این بازشناسی دقیقاً مرگ انسان است.» (Hardt and Negri) 91: (2003). ما هارت و نگری را مقابل بنت قرار می‌دهیم چون آنچه دروهله نخست آشکار می‌شود این است که ضدانسان‌باوری و

⁶⁹ imperium in imperio

ناتورالیسم درونماندگارگرایانه مشترک پیامدهای سیاسی کاملاً متمایزی را در این دو مورد دربرمی گیرد و احتمالاً در جنبه ای از اشاره نگری درباره اسپینوزاگرایی بازتاب دارد: یعنی هستی‌شناسی در اینجا چیز زیادی درباره پروتون‌ها، سط‌ل‌های زباله و پروانه‌ها نمی گوید بلکه بیشتر درباره نبردهای انضمامی است.

ارجاعات درون متنی:

- 1 . (Rekret 2016); (Choat 2018); Moss, 2017
- 2 . (cf. (Ahmed 2008); (Coole and Frost 2010); (Pitts-Taylor 2016)
- 3 . (Wolfe 2017b): 223)
- 4 . (Harding 1992, (Harding 2015)
- 5 . ((Alaimo and Hekman 2008); (Barad 2007); (Braidotti 2013); (Colebrook and Buchanan 2000);(Coole and Frost 2010); (S. J. Hekman 2010); (Hird 2005);Hird, 2009; (van der Tuin 2011)).
- 6 . cf. (Willey 2016), and Willey in Ellenzweig and Zammito, 2017 131-153
- 7 . (cf.(Hird and Roberts 2011)
- 8 . (Clare 2016)
- 9 . (Bryant, Srnicek, and Harman 2011): 16.
- 10 . (Coole and Frost 2010): 2
- 11 . (Gamble, Hanan, and Nail 2019): 111
- 12 . (Pitts-Taylor 2016): 1)
- 13 . (Coole and Frost 2010): 3)
- 14 . (Ahmed 2008)
- 15 . (Ahmed 2008: 24)
- 16 . (Ahmed 2008: 33)
- 17 . (Hird, 2009; (Davis 2009); (Willey 2016)
- 18 . (Mackenzie and Murphie 2008)
- 19 . (Hird 2005)
- 20 . (S. J. Hekman 2010): 65)
- 21 . (Haraway 1988)
- 22 . (Grasswick 2011) : xix)
- 23 . (cf. (Omodeo 2019)
- 24 . (Barad 2007)
- 25 . (Schnabel 2014)
- 26 . (S. J. Hekman 2010): 68-69; see also S. Hekman 2016)
- 27 . (cf. Frigg and Hartmann 2020)
- 28 . (2010: 38)
- 29 . (cf. (Pitts-Taylor 2016)
- 30 . (Ellenzweig and Zammito 2017): 7)
- 31 . (S. J.Hekman 2010): 12)
- 32 . (cf. (Gregory 1977) ; (Lange and Schmidt 1974); (Moir 2020)
- 33 . (cf. McMullin in Davies and Gregersen, 2010: 13-37)
- 34 . (Ellenzweig and Zammito 2017): 8)
- 35 . Clayton (2010: 39)
- 36 . Searle, cited in (S. J. Hekman 2010): 66)
- 37 . William E. Connolly (1987: 9)
- 38 . (White 2000): 6)
- 39 . ((Bennett 2001): 159)
- 40 . (Coole and Frost 2010): 9)

- 41 . (Sartre 2004): 180)
- 42 . cf. (Moir 2020): 58)
- 43 . ((Barad 2007):132)
- 44 . ((S. J. Hekman 2010) : 72)
- 45 . (see (Bayertz, Gerhard, and Jaeschke 2007); (Gregory 1977); (Joravsky 2013); (Moir 2020), chapter 1),
- 46 . ((Wolfe 2017b): 223).
- 47 . (Introduction, in ((Alaimo and Hekman 2008): 2)
- 48 . ((Merchant 1989): 170).
- 49 . ((Harding 1991), Hartsock in (Harding 2004))
- 50 . ((Meillassoux 2009))
- 51 . ((Braidotti 2019))
- 52 . (Grosz 2004): 2)
- 53 . (cf. (Haslanger 2012), (Haslanger and University of Arkansas Press 1995))
- 54 . ((S. J. Hekman 2010) 14)
- 55 . ((Bennett 2010) xviii), (Bennett 2010: viii)
- 56 . (Bennett 2010: 109)
- 57 . (ibid.)
- 58 . (Bennett 2010: 13)
- 59 . (Bennett 2010: 122)
- 60 . (Bennett 2010: 37)
- 61 . (Bennett 2010: 12)
- 64 . (ibid.)
- 65 . ((Barad 2007): 235)
- 64 . ((Barad 2007): 352)
- 65 . (Barad 2007) (375)
- 66 . (Moss 2017)
- 67 . (Subramaniam and Willey 2017): 3)

منابع

- Ahmed, Sara. 2008. "Open Forum Imaginary Prohibitions: Some Preliminary Remarks on the Founding Gestures of the 'New Materialism'." *European Journal of Women's Studies* 15 (1): 23-39. <https://doi.org/10.1177/1350506807084854>.
- Alaimo, Stacy, and Susan J. Hekman, eds. 2008. *Material Feminisms*. Bloomington, IN: Indiana University Press.
- Arendt, Hannah. 1990. *Lectures on Kant's Political Philosophy*. 3. Dr. Chicago: Univ. of Chicago Press.
- Barad, Karen Michelle. 2007. *Meeting the Universe Halfway: Quantum Physics and the Entanglement of Matter and Meaning*. Durham: Duke University Press.
- Bayertz, Kurt, Myriam Gerhard, and Walter Jaeschke, eds. 2007. *Weltanschauung, Philosophie Und Naturwissenschaft Im 19. Jahrhundert*. Hamburg: F. Meiner Verlag.
- Bennett, Jane. 2001. *The Enchantment of Modern Life: Attachments, Crossings, and Ethics*. Princeton, N.J: Princeton University Press.
- . 2010. *Vibrant Matter: A Political Ecology of Things*. Durham: Duke University Press.
- Braidotti, Rosi. 2013. *The Posthuman*. Cambridge, UK ; Malden, MA, USA: Polity Press.
- . 2019. "A Theoretical Framework for the Critical Posthumanities." *Theory, Culture & Society* 36 (6): 31–61. <https://doi.org/10.1177/0263276418771486>.

- Bryant, Levi, Nick Srnicek, and Graham Harman, eds. 2011. *The Speculative Turn: Continental Materialism and Realism*. Anamnesis. Melbourne: Re.Press.
- Choat, Simon. 2018. "Science, Agency and Ontology: A Historical-Materialist Response to New Materialism." *Political Studies* 66 (4): 1027–42. <https://doi.org/10.1177/0032321717731926>.
- Clare, Stephanie. 2016. "On the Politics of 'New Feminist Materialisms.'" In *Mattering*, edited by Victoria Pitts-Taylor, 58–72. New York: NYU Press. <https://doi.org/10.18574/nyu/9781479833498.003.0004>.
- Colebrook, Claire, and Ian Buchanan, eds. 2000. *Deleuze and Feminist Theory*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Coole, Diana, and Samantha Frost. 2010. "Introducing the New Materialisms." In *New Materialisms*, edited by Diana Coole and Samantha Frost, 1–43. Duke University Press. <https://doi.org/10.1215/9780822392996-001>.
- Davis, Noela. 2009. "New Materialism and Feminism's Anti-Biologism: A Response to Sara Ahmed." *European Journal of Women's Studies* 16 (1): 67–80. <https://doi.org/10.1177/1350506808098535>.
- Frigg, Roman and Stephan Hartmann. 2020. "Models in Science", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL <https://plato.stanford.edu/archives/spr2020/entries/models-science/>
- Gamble, Christopher N., Joshua S. Hanan, and Thomas Nail. 2019. "What Is New Materialism?" *Angelaki* 24 (6): 111–34. <https://doi.org/10.1080/0969725X.2019.1684704>.
- Grasswick, Heidi Elizabeth, ed. 2011. *Feminist Epistemology and Philosophy of Science: Power in Knowledge*. Feminist Philosophy Collection. Dordrecht ; New York: Springer.
- Gregory, Frederick. 1977. *Scientific Materialism in Nineteenth Century Germany*. Studies in the History of Modern Science 1. Dordrecht: Reidel.
- Grosz, E. A. 2004. *The Nick of Time: Politics, Evolution, and the Untimely*. Durham: Duke University Press.
- Haraway, D. 1988. "Situated Knowledges: The Science Question in Feminism and the Privilege of Partial Perspective." *Feminist Studies*, 14(3), 575-599. doi:10.2307/3178066
- Harding, Sandra G. 1991. *Whose Science? Whose Knowledge? Thinking from Women's Lives*. Ithaca, N.Y: Cornell University Press.
- , ed. 2004. *The Feminist Standpoint Theory Reader: Intellectual and Political Controversies*. New York: Routledge.
- . 2015. *Objectivity and Diversity: Another Logic of Scientific Research*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Hardt, Michael, and Antonio Negri. 2003. *Empire* (1st ed 2000). Cambridge, Mass.: Harvard Univ. Press.
- Hartsock, Nancy. 2004. "The Feminist Standpoint." In Sandra Harding (ed.), *The Feminist Standpoint Theory Reader*, 35-54. London: Routledge.
- Haslanger, Sally. 2012. *Resisting Reality: Social Construction and Social Critique*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199892631.001.0001>.
- Haslanger, Sally. 1995. "Ontology and Social Construction." *Philosophical Topics* 23 (2):95–125. <https://doi.org/10.5840/philtopics19952324>.
- Hekman, Susan. 2016. "Feminism, Material." In *The Wiley Blackwell Encyclopedia of Gender and Sexuality Studies*, edited by Angela Wong, Maithree Wickramasinghe, renee hoogland, and Nancy A Naples, 1–5. Singapore: John Wiley & Sons, Ltd. <https://doi.org/10.1002/9781118663219.wbegss591>.

- Hekman, Susan J. 2010. *The Material of Knowledge: Feminist Disclosures*. Bloomington, Ind: Indiana University Press.
- Hird, Myra J. 2005. *Sex, Gender, and Science*. Basingstoke: Palgrave Macmillan. <http://www.myilibrary.com?id=45481>.
- Hird, Myra J. 2009. "Feminist Engagements with Matter." *Feminist Studies*, vol. 35, no. 2: 329–346. *JSTOR*, www.jstor.org/stable/40607971
- Hird, Myra J., and Celia Roberts. 2011. "Feminism Theorises the Nonhuman." *Feminist Theory* 12 (2): 109–17. <https://doi.org/10.1177/1464700111404365>.
- Joravsky, David. 2013. *Soviet Marxism and Natural Science: 1917-1932*. <http://public.ebookcentral.proquest.com/choice/publicfullrecord.aspx?p=1433707>.
- Lange, Friedrich Albert. 1974. *Geschichte Des Materialismus Und Kritik Seiner Bedeutung in Der Gegenwart* (1st ed. 1866). Suhrkamp Taschenbuch Wissenschaft ; 70. Frankfurt (am Main): Suhrkamp.
- Lenz, M. 2019. "Spinoza on the Interaction of Ideas: Biased Beliefs." In Armstrong A., Green K., & Sangiacomo A. (Eds.), *Spinoza and Relational Autonomy: Being With Others*, 50–73. Edinburgh: Edinburgh University Press. <http://www.jstor.org/stable/10.3366/j.ctvnjbh35.8>
- Lenz, Martin. forthcoming. *Socialising Minds*.
- Mackenzie, Adrian, and Andrew Murphie. 2008. "The Two Cultures Become Multiple?: Sciences, Humanities and Everyday Experimentation." *Australian Feminist Studies* 23 (55): 87–100. <https://doi.org/10.1080/08164640701816256>.
- Marx, Karl, and Friedrich Engels. 2010. *Karl Marx, Frederick Engels. Complete Works Volume 4, Volume 4*. London: Lawrence & Wishart Electric Book. <http://site.ebrary.com/id/10502175>.
- Marx, Karl, Friedrich Engels, and Inc ebrary. 2010. *Karl Marx, Frederick Engels Complete Works Volume 5, Volume 5*. London: Lawrence & Wishart Electric Book.
- Meillassoux, Quentin. 2009. *After Finitude: An Essay on the Necessity of Contingency*. Pbk. ed. London ; New York: Continuum.
- Merchant, Carolyn. 1989. *The Death of Nature: Women, Ecology, and the Scientific Revolution*. New York: Harper & Row.
- Moir, Cat. 2019. "In Defence of Speculative Materialism." *Historical Materialism* 27 (2):123–55. <https://doi.org/10.1163/1569206X-00001609>.
- . 2020. *Ernst Bloch's Speculative Materialism: Ontology, Epistemology, Politics*. Historical Materialism Book Series 202. Leiden ; Boston: Brill.
- Moss, Lenny. 2017. Detachment Theory: Agency, Nature, and the Normative Nihilism of New Materialism In Ellenzweig, Sarah, and John H. Zammito, eds. 2017. *The New Politics of Materialism: History, Philosophy, Science*, 225–246. London; Routledge. <https://www.taylorfrancis.com/chapters/edit/10.4324/9781315268477-11/detachment-theorymoss-lenny> <https://doi.org/10.1177/0162243916658707>
- Negri, Antonio. 1981. *L'Anomalia Selvaggia : Saggio Su Potere e Potenza in Baruch Spinoza*. I Fatti e Le Idee. Milano: Feltrinelli.
- Negri, Antonio. 1997. "L'antimodernité de Spinoza." In Negri, *Spinoza subversif. Variations (in)actuelles*, trans. M. Raiola Marilene, F.Matheron, 111–129. Paris: Éditions Kimé. <https://www.cairn.info/spinoza-subversif--9782841742741-page-111.htm>
- . 2008. *The Savage Anomaly: The Power of Spinoza's Metaphysics and Politics*. Minneapolis Oxford: University of Minnesota Press.
- Omodeo, Pietro Daniel. 2019. *Political Epistemology: The Problem of Ideology in Science Studies*. Springer.

- Pesic, Peter. 2008. "Proteus Rebound: Reconsidering the 'Torture of Nature.'" *Isis* 99 (2):304–17. <https://doi.org/10.1086/588627>.
- Pitts-Taylor, Victoria, ed. 2016. *Mattering: Feminism, Science, and Materialism*. Biopolitics: Medicine, Technoscience, and Health in the Twenty-First Century. New York: New York University Press.
- Rekret, Paul. 2016. "A Critique of New Materialism: Ethics and Ontology." *Subjectivity* 9 (3): 225–45. <https://doi.org/10.1057/s41286-016-0001-y>.
- Schnabel, Landon. 2014. "The Question of Subjectivity in Three Emerging Feminist Science Studies Frameworks: Feminist Postcolonial Science Studies, New Feminist Materialisms, and Queer Ecologies." *Women's Studies International Forum* 44 (May): 10–16. <https://doi.org/10.1016/j.wsif.2014.02.011>.
- Strawson, Peter Frederick. 2011. *Individuals: An Essay in Descriptive Metaphysics*. Reprinted, Transferred to digital printing. London: Routledge.
- Subramaniam, Banu, and Angela Willey. 2017. "Introduction: Remaking Science(s)." *Catalyst: Feminism, Theory, Technoscience* 3 (2): 1–9. <https://doi.org/10.28968/cftt.v3i2.28839>.
- Tuin, Iris van der. 2011. "'New Feminist Materialisms.'" *Women's Studies International Forum* 34 (4): 271–77. <https://doi.org/10.1016/j.wsif.2011.04.002>.
- Wayne, Mike. 2014. *Red Kant: Aesthetics, Marxism, and the Third Critique*. Bloomsbury Studies in Philosophy. London ; New York: Bloomsbury.
- White, Stephen K. 2000. *Sustaining Affirmation: The Strengths of Weak Ontology in Political Theory*. Princeton: Princeton University Press.
- Willey, Angela. 2016. "A World of Materialisms: Postcolonial Feminist Science Studies and the New Natural." *Science, Technology, & Human Values* 41 (6): 991–1014. <https://doi.org/10.1177/0162243916658707>.
- Wolfe, Charles T. 2010. "From Spinoza to the socialist cortex: Steps toward the social brain," in Deborah Hauptmann and Warren Neidich, eds., *Cognitive Architecture. From Bio-Politics To Noo-Politics*, 184-206. Rotterdam: 010 Publishers, Delft School of Design Series
- Wolfe, Charles T. 2014. "Materialism." In *The Routledge Companion to Eighteenth Century Philosophy*. Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781315815558.ch3>.
- . 2017a. "Wolfe Charles T., Varieties of Vital Materialism." In *The New Politics of Materialism. History, Philosophy, Science*, edited by Sarah Ellen Zweig and John H. Zammito, 44–65. Routledge.
- . 2017b. "Materialism New and Old." *Antropología Experimental*, no. 17 (July). <https://doi.org/10.17561/rae.v0i17.3510>.
- . 2020. *Lire Le Matérialisme*. La Croisée Des Chemins. Lyon: ENS Editions. <http://catalogue-editions.ens-lyon.fr/fr/livre/?GCOI=29021100433340>.